

اسلحه، صلح، ادبیات و جایزه جایزه‌بازها

به شدت تفسیرپذیر است.

آلفرد برنهارد نوبل یک شیمیدان مبتکر سوئدی است که نبوغش را در اسلحه‌سازی به کار گرفته و در واقع مخترع دینامیت است. او که کارخانه ذوب آهن را به یک اسلحه‌سازی بزرگ تبدیل کرد و از این طریق یعنی با ساخت و فروش اسلحه سرمایه هنگفتی به دست آورد در وصیت‌نامه خود هزینه‌های جایزه نوبل را به عهده گرفته است. حالات تجارت اسلحه و ادبیات و صلح و این جور چیزها را کنار هم بگذارید تا بعد درباره‌اش مفصل‌تر صحبت کنیم.

ولی بنده شکم برطرف شد، چون همان‌طور که پیشتر فهمیده بودم جایزه نوبل ادبیات به مجموعه آثار یک نویسنده اهدا می‌شود. هرچند ممکن است یک یا چند اثر از یک نویسنده بیشتر جلب توجه کرده باشد. پیشتر که رفتم به تجربه متوجه شدم جوایز ادبی دیگر مثل بوکر هم از لحاظ ارزش و هم از نظر کیفیت اثر بین کتابخوان‌های حرفه‌ای بالاتر از نوبل قرار می‌گیرند و نوبل یکی از بی‌ارزش‌ترین جوایز ادبی بین خواص و باارزش‌ترین بین عوام است. خواص و عوام را بر اساس کتابخوان حرفه‌ای بودن یا نبودن تعریف می‌کنم. کتابخوان حرفه‌ای هم در نظر کسی است که بر اساس احساس نیاز خاصی به طور ویژه‌ای سراغ ادبیات آمده، در مرحله بعد درگیر متن و ادبیات شده و ادبیات برایش مساله بوده و از سر تفریح و لذت صرف سراغ ادبیات نیامده است.

ولی در مجموع اگر بخواهم جمع‌بندی برای این مواجهه مشتری‌هانسبت به جوایز داشته باشم، اساساً عموم مخاطب‌ها فقط جایزه نوبل را می‌شناسند. آن هم به نظر بنده به این علت است که جایزه نوبل چون در حوزه‌های دیگری مثل اقتصاد و فیزیک و صلح و بعضی دیگر از حوزه‌های علمی داده می‌شود به برنند در ذهن مخاطب تبدیل شده است. با وجود این باز هم خیلی پیگیر این جوایز نیستند. فقط اگر مهر جایزه یا عنوانش را روی جلد کتاب ببینند ممکن است به عنوان یک فاکتور مهم در انتخاب کتاب برای خود لحاظ کنند و در واقع حتی در موضوع همین جایزه نوبل هم همان قشر کتابخوان که شرح دادم پیگیر هستند هرچند جوایز بوکر و پولیتزر برایشان اعتبار بیشتری دارند. خلاصه که فقط و فقط در قشر کتابخوان جایزه‌باز وجود دارد و آنها هم عموماً نوبل‌باز نیستند و اصلاً جایزه ادبی‌ای که تولستوی، نابوکوف، چخوف، ایبسن، جویس، بورخس و فونتس از آن سهمی نداشته باشند، چه جذابی می‌تواند برای یک کتابخوان حرفه‌ای داشته باشد. [۱]

[۲] - سلام

- سلام، خوش اومدید، در خدمتیم.
- فلان کتاب رومی‌خوام که امسال جایزه نوبل رو دریافت کرده.
- بله، اجازه بدین؛ این خدمت شما، در این قفسه کتابای دیگر این نویسنده چیده شده‌ان.
- نه، فقط همین که جایزه نوبل رو گرفته

می‌خوام.

- جایزه نوبل رو به کتاب نمی‌دن، به نویسنده می‌دن.

- نه، به کتاب می‌دن.

- خیر، جایزه نوبل ادبیات مثل توپ طلا می‌مونه، به گل خاصی تعلق نمی‌گیره و به بازیکن تعلق می‌گیره، هرچند ممکنه به گل به خصوص اسباب توجه عوامل جایزه نوبل و هیات داوران رو فراهم کرده باشه.

این دیالوگ شایع و مرسوم بین ما و مشتری‌ها در اوایل کتابفروشی شدنمان بود. البته بعدتر دیگر به این صورت پیش نرفت چه در این مورد به خصوص و چه در موارد دیگر، چراکه من بعد از کمی مطالعه شکستم و دیگر از منبر پایین آمدم و در جایگاه متفاوتی با مخاطب چه داخل کتابفروشی و چه خارج از آن مواجهه داشتم و فقط اگر واقعا و به معنای واقعی کلمه تقاضا و سؤال و وجود داشت، درباره‌اش صحبت می‌کردم و گرنه اصلاح دیدگاه با این شکنندگی که در مخاطبان مشاهده کردم ضرورتی نداشت. به خصوص که ممکن بود خود من هم درگیر همین شکنندگی شده باشم و در جریان بحث به اعتبار انسان بودنم دچار تعصب شده و در گرداب جدل و اثبات گرفتار شوم. اساساً فقط درگیر گفت‌وگو پیرامون سؤال‌های واقعی خودم و مخاطبان کتابفروشی می‌شدم، سؤال‌هایی که از ابهامی عمیق و تحیری درونی نشأت گرفته باشد و از سؤال‌هایی که به منظور جدال و برتری جویی یا اثبات خودم به دیگران یا خودشان به بنده یا رفقای همراه‌شان بود، پرهیز می‌کردم. بگذریم...

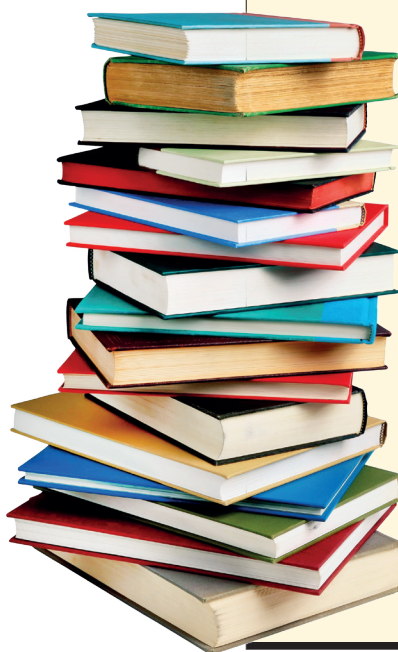
جایزه نوبل این‌طور برای من سوژه شد. چون به خودم و دانش ناچیزم هم به شدت مشکوک شده بودم در غالب یک پژوهش به سراغش رفتم؛ بر اساس وصیت‌نامه آلفرد نوبل، جایزه هر سال باید به کسی اعطا شود که «در حوزه ادبیات، برجسته‌ترین مجموعه آثار را در جهت آرمانی یا ایده‌آل» خلق کرده باشد که البته خود این آرمان و ایده‌آل بسیار منعطف و متغیر بوده و



علی رکاب

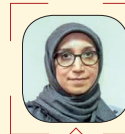
کتابفروش

پیشتر که رفتم به تجربه متوجه شدم که جوایز ادبی دیگر مثل بوکر هم از لحاظ و هم از نظر کیفیت اثر بین کتابخوان‌های حرفه‌ای بالاتر از نوبل قرار می‌گیرند



تجربه

زردهای دوست‌داشتنی



عاطفه جعفری

روزنامه‌نگار کتاب

[۱] روی چمن‌های نمایشگاه نشسته بودند و داشتند درباره کتاب‌هایی که خریده بودند، صحبت می‌کردند. همه‌شان نوجوان بودند و معلوم بود برای گرفتن کتاب‌ها بسیار ذوق داشتند. نگاهم به کتاب‌ها افتاد که همگی رمان بودند، از همان رمان‌هایی که خیلی‌ها اسمش را گذاشته‌اند: «زرد!» داشتند درباره عکس روی کتاب‌ها صحبت می‌کردند و هر کدام نظری می‌دادند که عکس کتاب من قشنگ‌تر است و بیشتر از همه یکی از دخترها که کتاب را بالا گرفته بود و اصرار می‌کرد با توجه به عکس پسری که روی جلد است، تصویر کتاب او جذاب‌تر است.

به نظرم سوژه جذابی آمد و کنارشان نشستم و خواستم برابم بگویند چرا این مدل کتاب‌ها را دوست دارند. از این‌که یک نفر درباره کتاب‌های مورد علاقه‌شان می‌پرسید، خوشحال شده بودند و همان دختر که اصرار داشت تصویر کتابش از همه جذاب‌تر است، سریع جواب داد و گفت: «خانم بذار من بگویم. این کتاب‌ها خیلی خوب است. یعنی شما می‌توانی چشم‌هایت را ببندی و آن وقت همه آنچه در این کتاب‌ها خواندی را برای خودت تصور کنی. خیلی جذاب است. من دو سال است خواندن کتاب را شروع کرده‌ام و فقط هم همین کتاب‌ها را دوست دارم. در ماه حدود ۴۰۰ هزار تومان برای خرید این کتاب‌ها می‌دهم.» لبخندی می‌زنم و از چرایی جذاب بودن این کتاب‌ها می‌پرسم و کمی فکر می‌کند و می‌گوید: «خب عشق‌های جذابی در این کتاب‌هاست. خیلی خوب است بالاخره می‌دانی دو نفری که در کتاب عاشق هم هستند، به هم می‌رسند. انتهای داستان شیرین است. همه اینها باعث می‌شود این مدل کتاب‌ها را دوست داشته باشم.»

صحبتش که تمام شد یکی دیگر از دوستانش دستش را بالا برد تا صحبت کند و همین کارش باعث شد همه بخندند و گفت: «من این کتاب‌ها را دوست دارم چون خودم را جای افرادی می‌گذارم که در داستان هستند. همین کار باعث می‌شود از داستان لذت دیگری ببرم. همیشه همین کار را انجام می‌دهم. به بچه‌ها هم این را گفته‌ام. در کل این داستان‌ها ما را با دنیایی آشنا می‌کند که در دنیای واقعی نمی‌بینیم. همین باعث می‌شود همیشه به دنبال خواندن این کتاب‌ها باشیم.»

دوستانش هم حرفش را تایید می‌کنند و همان دختر اول می‌گوید: «ما، هم کتاب‌ها را تنهایی می‌خوانیم هم این‌که با یکدیگر در پارک جمع می‌شویم و شروع به خواندن کتاب می‌کنیم. این کار باعث می‌شود لذت بیشتری از خواندن کتاب‌ها ببریم.» حرف‌هایشان تمام می‌شود و من هم قرار مصاحبه‌ای دارم و از جایم بلند می‌شوم. هنوز از آنها دور نشده‌ام که بلند صدایم می‌کنند و می‌گویند: «خانم خیلی‌ها اسم این کتاب‌ها را گذاشته‌اند رمان‌های زرد! اما ما این حرف را قبول نداریم حتی اگر زرد هم باشد، ما اسمش را گذاشته‌ایم، زردهای دوست‌داشتنی.» [۲]